

Critique of Stephen Hawking's Theological Views

Sayyed Aminollah Ahmadiani Moqaddam

Ph.D Student of Islamic theology of Qom University.

mjafari125@yahoo.com

Mohammad Jafari

Associate Professor at "Philosophy of Religion Department" of Imam Khomeini Educational and Research Institute.

ahmadiani624@gmail.com

Abstract

M-theory is a fundamental theory in modern physics. By presenting a new framework of this theory and inspired by some results of quantum mechanics, Stephen Hawking believes that the material world as a whole was created from "nothing" spontaneously and by physical laws. What we aim at in this article is to review and criticize Hawking's theological views, which are mainly related to M-theory; Views such as "denial of God", "denial of human will", "rejection of prayer, miracles and in general everything that has a metaphysical aspect, such as the existence of a spiritual dimension in man" and "denial of life after death". For this purpose, after presenting Hawking's words, we will criticize the theological views of this physicist by relying on the foundations of Islamic philosophy. Some criticisms of Hawking's views include misperception of the concept and position of God, as well as the concept of time, his wrong image that humans are machines; failure to pay attention to the moral and social aspects of this view. Our method in this article will be descriptive-analytical.

Keywords

Stephen Hawking, Theological Views, Quantum Physics, M-Theory, Atheism, Transcendental Theosophy.



نقد دیدگاه‌های الهیاتی استیون هاوکینگ

محمد جعفری

دانشیار فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) قم.
 mjafari125@yahoo.com

سیدامین‌اله احمدیانی مقدم

دانشجوی دکتری کلام اسلامی دانشگاه قم.
 ahmadiani624@gmail.com

چکیده

نظریه «ام» یک نظریه بنیادین در فیزیک جدید است. استیون هاوکینگ با ارائه چارچوبی جدید از این نظریه و با الهام از برخی نتایج مکانیک کوانتوم، معتقد است عالم مادی به عنوان یک کل، از «هیچ» و به صورت خود به خودی و توسط قوانین فیزیکی به وجود آمده است. آنچه در این مقاله در صدد آن‌ایم، بررسی و نقد دیدگاه‌های الهیاتی هاوکینگ است که عمدتاً در ارتباط با نظریه «ام» می‌باشد؛ دیدگاه‌هایی همچون «انکار خدا»، «نفی اختیار انسان»، «رد دعا، معجزه و به طور کلی هر آنچه جنبه متافیزیکی دارد، مثل وجود بُعد روحانی در انسان» و «انکار حیات پس از مرگ». بدین منظور پس از تقریر سخنان هاوکینگ، با تکیه بر مبانی فلسفه اسلامی به نقادی دیدگاه‌های الهیاتی این فیزیک‌دان مبادرت خواهیم ورزید. برخی نقدهای وارده به دیدگاه‌های هاوکینگ عبارت‌اند از: تلقی نادرست از مفهوم جایگاه خدا و همچنین مفهوم زمان؛ تصویر اشتباه وی مبنی بر ماشین بودن بشر؛ عدم توجه به لوازم اخلاقی و اجتماعی این دیدگاه. روش ما در این مقاله توصیفی-تحلیلی خواهد بود.

واژگان کلیدی

استیون هاوکینگ، دیدگاه‌های الهیاتی، فیزیک کوانتوم، نظریه «ام»، الحاد، حکمت متعالیه.

مقدمه

علوم تجربی به علت نقص ذاتی خود نمی‌تواند به انکار امور متافیزیکی همچون خدا پردازد؛ چراکه حیطه فعالیت این دانش‌ها ماده و ویژگی‌های آن می‌باشد؛ لکن در دهه‌های اخیر برخی دانشمندان به‌ویژه در زیست‌شناسی و فیزیک سعی کرده‌اند برداشت‌های متافیزیکی و غیرتجربی و بعضاً الحادی از این علوم ارائه دهند. استیون هاوکینگ فیزیک‌دان مشهور انگلیسی، با انتشار کتاب *پرفروش طرح بزرگ خود* که به زبان‌های مختلف، چاپ‌های متعددی در سطح جهانی داشته است، به نظریه «ام» می‌پردازد. او معتقد است نظریه «ام»، نسبت عام‌انیشترین را که تمرکزش بر گرانش است و میدان کوانتومی که سه نیروی بنیادین دیگر طبیعت را در بر می‌گیرد و جمعاً کل فیزیک جدید را تشکیل می‌دهند، توضیح می‌دهد.

برخی فیزیک‌دانان معتقدند برای درک جهان اولیه یعنی زمانی که ماده و انرژی عالم در حجم کوچکی فشرده بوده، باید نسخه کوانتومی تمام قوانین طبیعت را بیابیم. این نظریه‌ها را «میدان‌های کوانتومی» می‌نامند. اولین نیرویی که نسخه کوانتومی آن ساخته شد، نیروی الکترومغناطیسی بود. این کار در دهه ۱۹۴۰ میلادی توسط ریچارد فاینمن انجام گرفت و آن را الکترودینامیک کوانتومی نامیدند. آنچه از نظر دانشمندان نقطه مطلوب است و هاوکینگ آن را «جام مقدس فیزیک» می‌نامد، یک نظریه یکپارچه کوانتومی است که هر چهار نیروی طبیعت را در بر گیرد. برای حل برخی مشکلات در نسبیت عام در سال ۱۹۷۶، «ابرگرانش» (Supergravity) مطرح شد. نظریه‌های ریسمانی از جمله مصادیق ابرگرانش محسوب می‌شود. «نظریات ریسمانی» با مشکلاتی روبه‌رو شد. از جمله اینکه قایل به دهبعدی بودن فضا-زمان بود و همچنین میلیون‌ها روشی که به کمک آنها می‌توان این ابعاد اضافی را حلقه کرد. بنابراین فیزیک‌دانان با توجه به مشکلاتی که این نظریه دارد، نمی‌توانند آن را نظریه منحصر به فردی برای «تئوری همه چیز»

به حساب آورند. استیون هاوکینگ از نظریه «M» به عنوان یک نظریه بنیادی برای نظریه ریسمان‌ها نام می‌برد (هاوکینگ، ۱۳۹۷ ب، ص ۹۴-۱۰۸). در اینکه حرف «M» در این نظریه سرنام چه کلمه‌ای است، چند احتمال داده شده است: Master (اصلی)، Miracle (معجزه) و Mystery (رمز و راز) (همان، ص ۱۰۸). او می‌گوید: نظریه «M» یک نظریه معمولی نیست؛ خانواده کاملی از نظریه‌های متفاوت است و همه این نسخه‌های متفاوت، جنبه‌های مختلف یک نظریه اصلی است و هر کدام در موقعیت‌های محدودی کاربرد دارند. از نظر وی هیچ نظریه واحدی وجود ندارد که توصیف مناسبی برای مشاهدات در تمام موقعیت‌ها باشد. البته در چارچوب «واقع‌گرایی وابسته به مدل» که نظریه «M» در این چارچوب بیان شده، این کار شدنی و قابل قبول است (همان، ص ۹-۱۱). طبق این چارچوب نظری که به گمان نظریه‌پرداز آن، دربردارنده نظریات «نسبیت عام» و «مکانیک کوانتوم» است. برای تبیین عالم طبیعی نیازی به خالق ماورایی نیست. جهان «خود به خودی» و از «هیچ» درست شده است. خلق از عدم یا پیدایش از هیچ اصطلاحی است که برخی دانشمندان در دو سه دهه اخیر برای نفی خالق ماورایی برای جهان به کار برده‌اند. لارنس کراوس کیهان‌شناس آمریکایی در کتاب گیتی از هیچ و استیون هاوکینگ در کتاب طرح بزرگ مدعی‌اند که جهان می‌تواند خودش را از هیچ خلق نماید. آنها ما و همه ستارگان و کهکشان‌های عالم را محصول افت‌وخیزهای کوانتومی می‌دانند (کراوس، ۱۳۹۸، ص ۱۶۴ / هاوکینگ، ۱۳۹۸، ص ۶۶). افت‌وخیزهای کوانتومی نوساناتی هستند که در خلأ و بر اثر فرایندی موجب ایجاد انرژی جهت تشکیل مواد اولیه عالم می‌شوند. استیون هاوکینگ می‌گوید با استفاده از تعبیر کوانتومی فاینمن می‌توان اثبات کرد که جهان ما، تنها جهان موجود نیست، بلکه از زمان «انفجار بزرگ» تاکنون ۱۰۵۰۰ جهان با ۱۰۵۰۰ قانون مختلف، در بستر فضا-زمان به وجود آمده است. از نظر وی فرمولندی‌های دیگر نظریه ریسمانی، یک بُعد عالم را از

قلم انداخته‌اند: جهان از یازده بُعد فضا- زمان یعنی ده بُعد فضایی و یک بُعد زمان تشکیل شده است. هفت تا از ابعاد فضا در اندازه بسیار کوچکی در خود حلقه شده‌اند و قابل دیدن نیستند. در نتیجه هاوکینگ مدعی است نسخه‌گزارش کوانتومی را که انیشتین سال‌ها به دنبال آن بوده، پیدا کرده است (ر.ک: هاوکینگ، ۱۳۹۷ ب، صص ۱۰۸-۱۱۱ و ۱۶۳).

دو کارکرد مهم نظریه «ام» در ارتباط با مباحث الهیات، «خلق جهان از عدم (هیچ کوانتومی)» و «جهان‌های موازی» است. مدعای اصلی نظریه «ام» عبارت است از اینکه این نظریه قادر است علاوه بر تبیین تمامی پدیده‌های طبیعی، توضیحی کافی برای پیدایش جهان ماده به عنوان یک کل، از «هیچ»، ارائه نماید؛ همچنین این نظریه مدعی است عالم مادی بی‌نیاز از خالق آغازگر بوده و جهان به طور خود به خودی به وجود آمده است. اصل نظریه «ام» قبل از هاوکینگ مطرح بوده است؛ لکن او به آن پر و بال داده و سازوکارهایی برای آن ارائه داده است. نظریه هاوکینگ واکنش‌های مختلفی در میان دانشمندان و فیلسوفان داشته است. برخی - حتی از میان ملحدان مثل کونتین اسمیت فیلسوف ملحد آمریکایی - این نظریه را غیرعلمی و غیرقابل قبول و برخی از آنان نظیر لارنس کراوس کیهان‌شناس آمریکایی دفاع کرده‌اند. برخی کتاب‌هایی که به نوعی نظریات هاوکینگ را نقد کرده‌اند، عبارت‌اند از: طراح بزرگ (هومن اهرامی)؛ هاوکینگ در محضر خدا (جان‌سی. لنوکس)؛ چالش‌ها و تبیین‌ها، خداباوری و دانشمندان معاصر غربی (مهدی گلشنی)؛ طراحی شکوهمند خدا (محمدعلی حسنین).

در این نوشتار ما قصد ورود به مباحث فنی و فیزیکی مرتبط با نظریه هاوکینگ را نداریم، بلکه ابتدا برخی از دیدگاه‌های الهیاتی مرتبط با فرضیه هاوکینگ را طرح و سپس نقد و بررسی خواهیم نمود.

دیدگاه‌های الهیاتی استیون هاوکینگ

۱. امکان خلق عالم بدون فاعل هستی‌بخش

در زمان گالیله نوعی نگرش مکانیکی یا ماشین‌وار به جهان ظهور کرد (باربور، ۱۳۹۷، ص ۳۷). نیوتن همین نگرش گالیله را ادامه داد و توسط پیروانش توسعه بیشتری یافت (همان، ص ۴۱). بر اساس تبیینی که آنها ارائه دادند، خداوند تنها در حدوث عالم دخالت داشت. لاپلاس همین خدای رخنه‌پوش و ساعت‌ساز لاهوتی را هم برای تبیین عالم لازم ندانست. وی با ارائه «نظریه سحابی» معتقد شد برای حدوث جهان نیز نیازی به دخالت خداوند وجود ندارد. گفته می‌شود وقتی ناپلئون از لاپلاس پرسید: می‌گویند شما این کتاب را درباره نظام آفرینش نوشته‌اید، بدون اینکه نامی از آفریدگار عالم ببرید، لاپلاس پاسخ داد: سرورم نیازی به آن فرضیه نداشتم (همان، ص ۷۲). به باور هاوکینگ این داستان احتمالاً ساختگی باشد، اما در هر حال لاپلاس ادعای عدم وجود خدا را نداشته است. سخن او این بوده که خدا برای شکستن قوانین علمی دخالت نمی‌کند و این باید موضع هر دانشمندی باشد (هاوکینگ، ۱۳۹۸، ص ۸۸). هم‌اکنون نیز این دیدگاه که تمامی افعال طبیعت، بدون هر گونه تفسیر ماورایی و صرفاً بر اساس نیروهای طبیعی و فیزیکی تبیین گردد، در میان برخی دانشمندان جایگاه خود را حفظ کرده است.

با مراجعه به برخی از آثار قدیمی‌تر هاوکینگ مشاهده می‌کنیم که در آن آثار عباراتی موجود است که نه تنها انکار صریح خالق ماورایی از آن فهمیده نمی‌شوند، بلکه به نوعی به نقش خداوند در امور عالم اشاره شده است: «این اندیشه که فضا و زمان سطح بسته بی‌کرانه‌ای را تشکیل می‌دهد، دلالت‌هایی ضمنی ژرفی پیرامون نقش خداوند در امور عالم در بر دارد» (هاوکینگ، ۱۳۹۷ الف، ص ۱۷۹).

دکتر فریتز شفر رئیس مرکز شیمی کوانتومی محاسباتی دانشگاه جرجیا در یک سخنرانی که بخشی از آن در قسمت افزودگی کتاب **تاریخچه زمان** آمده، معتقد است از آغاز تا پایان کتاب **تاریخچه زمان** از خداوند یاد شده است (همان، ص ۲۴۱).

هاوکینگ بعدها در سخنرانی‌ها و مکتوباتش بر این باور شد که با قبول نظریه «ام» و قوانین علمی و فیزیکی، دیگر جایی برای خالق و آفریدگار ماورایی در تبیین عالم مادی باقی نمی‌ماند. بنابراین مفهوم خدا مفهومی غیرضروری است. وی این تلقی خود از فاعل هستی‌بخش را لابه‌لای مطالب کتاب‌های اخیرش آورده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. او معتقد است نسبت‌دادن وقایع خشن طبیعت به شیاطین یا خدایان بدذات، در زمان‌های گذشته امری رایج بوده است. وی می‌گوید انسان‌ها علت این فجایع طبیعی را ناراحتی و رنجیدگی خداوند از دست بشر می‌پنداشتند. آنها بر اثر عدم آگاهی و اطلاع از رویدادهای طبیعی و ارتباط بین علت و معلول در طبیعت، خدایان متعددی را اختراع کرده بودند و همه تحت رحم و شفقت این خدایان قرار داشتند. اگر خدایان راضی و خشنود بودند، انسان‌ها در صلح و آرامش و رفاه و آسایش بودند. اگر آنان ناراضی بودند، در خشکسالی و جنگ و بیماری همه گیر گرفتار می‌شدند. هاوکینگ می‌گوید اولین کسی که ایده قابل فهم بودن جهان را مطرح کرد و بدون توسل به تفاسیر افسانه‌ای یا الهی توضیح داد، تالس ملطی (حدود ۶۲۴-۵۴۶ پیش از میلاد) بود (هاوکینگ، ۱۳۹۷ ب، ص ۱۴-۱۵).

هاوکینگ با نقل اقوالی از ارسطو و دیگران در کتاب **طرح بزرگ** خود، درباره مسئله آغاز آفرینش بیان می‌کند که آغاز جهان از طریق قوانین علمی قابل اثبات است و نیازی به فرض‌های دیگر نداریم (همان، ص ۱۲۵). او ملاک نیازمندی به خالق را حدوث زمانی جهان می‌داند: «زمان شبیه به یک خط آهن است. اگر ابتدایی داشته باشد، ناچار باید یکی (مثلاً خدا) قطار را

برای اولین بار راه انداخته باشد» (همان، ص ۱۲۴). وی مدعی است بسیاری از فیزیک‌دانان خوششان نمی‌آید که زمان آغازی داشته باشد، شاید به دلیل اینکه این موضوع دخالت ماورای طبیعت را تداعی می‌کند (Hawking, 1988, p. ۴۶). «معتقدم نقشی که زمان در آغاز جهان بازی کرده، کلید نهایی است برای از بین بردن نیاز یک طراح بزرگ و آشکار کردن اینکه جهان چگونه ساخته شده است» (هاوکینگ، ۱۳۹۸، ص ۴۷). از دید او، چون قبل از انفجار بزرگ، زمان وجود نداشته، امکان وجود یک خالق نبوده است: «زمان قبل از انفجار بزرگ وجود نداشت؛ بنابراین زمانی برای خدا وجود ندارد که خدا جهان را خلق کند» (همان، ص ۴۸). لذا با توجه به نفی حدوث زمانی جهان و اینکه جهان همیشه بوده است، دیگر نیازی به خالق وجود ندارد:

اگر جهان ابتدایی می‌داشت، ما می‌توانستیم تصور کنیم که آن خالقی داشته است؛ اما اگر جهان واقعاً خودکفا است و کرانه و لبه‌ای ندارد، آن نه ابتدایی دارد و نه انتها؛ آن صرفاً هست. پس دیگر چه جایی برای خالق هست؟ (Hawking, 1988, p. 141).

در توضیح متناهی بودن در عین «بی‌لبه و مرز بودن» جهان، می‌نویسد: «فضا- زمان به سطح زمین می‌ماند؛ به جز آنکه دو بعد دیگر هم داراست. سطح زمین از نظر وسعت متناهی است؛ اما کرانه و لبه‌ای ندارد: اگر بادبان بکشید و راهی دریا شوید، وقتی به افق شامگاهی می‌رسید، نه به پایین پرت می‌شوید و نه با یک تکیگی برخورد می‌کنید» (هاوکینگ، ۱۳۹۷، الف، ص ۱۷۳). بنابراین همان طور که ویلیام کریگ فیلسوف تحلیلی آمریکایی و متکلم مسیحی می‌گوید:

در مدل هاوکینگ زمان گذشته متناهی است، ولی کرانه ندارد؛ چون زمان موهومی را نمی‌توان از فضا تشخیص داد، هیچ نقطه‌ای روی این سطح کره‌گونه جلوتر از هیچ نقطه دیگری نیست؛ همان طور که هیچ نقطه‌ای روی سطح یک توپ «جلوتر» از هیچ نقطه دیگر نیست (کریگ، ۱۳۷۷، ص ۵۲).

از دیدگاه هاوکینگ چنانچه جهان را «ایستا» فرض کنیم، آغاز زمان را باید موجودی که خارج از جهان باشد، تحمیل کند. اما اگر جهان را پس از انفجار بزرگ در حال «گسترش» و تورم تصور کنیم، جهان به صورت ناگزیر و به دلایل فیزیکی همیشه بوده و فرض آغاز زمانی و خلقت جهان قبل از انفجار بزرگ بی معناست (هاوکینگ، ۱۳۹۷ الف، ص ۲۵).

از نظر هاوکینگ همان گونه که یافته‌های داروین و والاس به ما نشان می‌دهد اشکال مختلف موجودات زنده می‌تواند بدون دخالت موجودی برتر به وجود آید، مفهوم «جهان‌های چندگانه» نیز می‌تواند تنظیمات دقیق قوانین فیزیکی را بدون فرض وجود خالق خیراندیش توضیح دهد. حرکت اجرام کیهانی به جای اینکه بازیچه میل خداوندان و شیاطین باشند، از طریق قوانین معینی اداره می‌شوند (هاوکینگ، ۱۳۹۷ ب، ص ۱۵۰-۱۵۳). وی در صفحه پایانی کتاب **طرح بزرگ** بیان کرده است از آنجا که جهان [به دلیل وجود اندکی گرانش] قادر است که به صورت خودانگیخته، از هیچ ایجاد شود، بنابراین لازم نیست برای روشن کردن فتیله جهان و راه‌اندازی آن از خالق کمک بگیریم (همان، ص ۱۶۳).

هاوکینگ در آخرین کتابش **پاسخ‌های کوتاه به پرسش‌های بزرگ**، نظرات صریح‌تری درباره «عدم ضرورت وجود» فاعل هستی‌بخش و بلکه «عدم وجود» خالق بیان می‌کند. در پاسخ به این پرسش که آیا من ایمان دارم، به صراحت می‌گوید: «هیچ خدایی وجود ندارد. هیچ کس جهان را خلق نکرد و هیچ کس سرنوشت ما را هدایت نمی‌کند» (هاوکینگ، ۱۳۹۸، ص ۴۸).

۲. عدم اختیار بشر

در بینش هاوکینگ هیچ چیز و هیچ کس حتی خدا هم آزادی و اختیار ندارد: «این قوانین (علم) شاید یا شاید هم نه، توسط خدا تعیین شده

باشد، اما او نمی‌تواند مداخله کند تا قوانین را بشکند؛ زیرا در این صورت دیگر قانون نخواهند بود. این امر خداوند را تنها برای انتخاب وضعیت اولیه جهان آزاد می‌گذارد؛ اما حتی در اینجا نیز به نظر می‌رسد که قوانینی وجود داشته باشد. پس خداوند هیچ آزادی‌ای ندارد» (همان، ص ۴۲).

هاوکینگ معتقد است به دلیل اینکه «جبرگرایی علمی» بر فرایندهای فیزیکی حاکم است و انسان‌ها در این جهان هستند و در تعامل با دیگر اشیایند، نباید انسان‌ها را از دیگر موجودات استثنا کرد. بنابراین انسان فاقد اختیار است. آزمایش‌های اخیر عصب‌شناسی نیز این مطلب را تأیید کرده که این مغز فیزیکی ماست که با پیروی از قوانین شناخته‌شده علمی، فعالیت‌های ما را تعیین می‌کند و نه یک سری عوامل خارج از این قوانین (همان، ص ۲۹-۳۱):

به عنوان مثال مطالعه بر روی بیمارانی که جراحی مغز در حالت هوشیاری انجام داده‌اند، نشان داده با تحریک الکتریکی منطقه مناسب، می‌توان بیمار را وادار کرد تا دست، بازو و یا پای خود را حرکت دهد یا با حرکت لب‌ها صحبت کند. اگر رفتار ما از طریق قوانین فیزیکی تعیین می‌شود، تصور این امر که اختیار چگونه عمل می‌کند، مشکل است. بنابراین به نظر می‌رسد ما چیزی جز یک ماشین زیستی نیستیم و مفهوم اختیار تنها یک خیال باطل است (همان، ص ۳۱).

البته قطعاً هاوکینگ می‌پذیرد که محاسبه رفتار انسان امکان‌پذیر نیست؛ اما این موضوع مانع از این نمی‌شود که ارگانیزم انسانی را در ردیف یک سیستم فیزیکی قرار ندهیم، بلکه به این معناست که این سیستم، بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوانیم آن را تحلیل کنیم (اهرامی، ۱۳۹۱، ص ۲۴).

۳. انکار روح، زندگی پس از مرگ، معجزه و دعا

امروزه بر اثر حاکمیت مکاتب تجربه‌گرا بر علم، حیات انسان محصول

فرعی فرایندهای فیزیکی - شیمیایی تلقی می‌شود. بنابراین در بین این مکاتب ماده‌گرا وجود «روح مجرد» جایگاهی ندارد؛ برای نمونه فرانسویس کریک کاشف مولکول DNA، این تلقی را بدین سان بیان می‌کند:

فرضیه حیرت‌انگیز این است که شما، شادی‌ها و غم‌های شما، خاطرات و بلندپروازی‌های شما، احساس هویت شخصی و اختیار، درحقیقت چیزی بیش از رفتار مجموعه وسیعی از سلول‌های عصبی و مولکول‌های وابسته آنها نیست (Crick, 1994, p. 3).

استیون هاوکینگ همین تلقی ماده‌گرایانه را از انسان دارد. وی در یک مصاحبه اختصاصی با روزنامه انگلیسی گاردین بهشت یا زندگی پس از مرگ را افسانه می‌پندارد. از نظر او مغز انسان همانند رایانه پس از آخرین فعالیت خود از کار می‌افتد و با پایان آن انسان می‌میرد. «از نظر من مغز مانند رایانه‌ای است که با ازکارافتادن، اجزای آن از حرکت بازخواهد ایستاد». از نظر او زندگی پس از مرگ حقیقتی ندارد و افسانه‌ای است که انسان‌ها به خاطر ترس از مردن ساخته‌اند؛ در حالی که مرگ ترس ندارد، زیرا ما تا هستیم، مرگی نیست، وقتی مرگ هست دیگر ما نیستیم؛ بنابراین دلیلی برای ترس از مرگ وجود ندارد ([https://www.theguardian.com/science/2011/may/15/stephen-hawk-\(ing-interview-there-is-no-heaven](https://www.theguardian.com/science/2011/may/15/stephen-hawk-(ing-interview-there-is-no-heaven)).

احتمالاً هیچ بهشت و هیچ زندگی پس از مرگی نیز وجود ندارد. من فکر می‌کنم اعتقاد به زندگی پس از مرگ، تنها نوعی تفکر آرزومندانه است. هیچ مدرک قابل اعتمادی برای آن وجود ندارد و بر ضد همه چیزهایی است که ما در علم می‌شناسیم. من فکر می‌کنم زمانی که ما می‌میریم، به گرد و غبار (خاک) بازمی‌گردیم (هاوکینگ، ۱۳۹۸، ص ۴۸).

هاوکینگ به دلیل اینکه هر گونه تخلف و استثنایذیری برای قوانین علمی

را نمی‌پذیرد و قوانین هستند که همه چیز را معین می‌کنند، هر گونه معجزه یا استجاب دعا را رد می‌کند (لنوکس، ۱۳۹۵، ص ۷۱). قوانین باید در هر مکان و هر زمان صادق باشند: «هیچ استثنا و معجزه‌ای وجود نخواهد داشت و حتی خداوندان و شیاطین متعدد نیز قادر نیستند در حرکت جهان مداخله کنند» (هاوکینگ، ۱۳۹۷، ب، ص ۱۵۳).

قانون علمی را زمانی می‌توان قانون علمی نامید که درست عمل کند و موجودات ماورائی در آن دخالت نکنند (همان، ص ۲۹). وی داستان انجیل درباره یوشع پیامبر را نقل می‌کند و آن را نادرست می‌داند. یوشع نبی دعا کرد که خورشید و ماه از خط سیر دوار خود خارج شوند تا با افزایش طول روز بتواند جنگ را به پایان برساند. طبق کتاب یوشع خورشید حدود یک روز درنگ کرد. امروزه ثابت شده که این امر بدین معناست که زمین از گردش به دور خودش بازایستد. اگر چنین حالتی رخ دهد، طبق قوانین نیوتن، هر جسمی که به زمین محکم نشده باشد، با سرعت زمین یعنی ۱۸۰۰ کیلومتر بر ساعت روی خط استوا به حرکتش ادامه دهد (همان، ص ۷۹).

نقد دیدگاه‌های الهیاتی استیون هاوکینگ

علم زدگی افراطی و طبعاً استفاده از روش تجربی صرف به عنوان یک ابرپارادایم، فضای غالب بر تفکر بسیاری از دانشمندان علم مدرن است. در «طبیعت‌گرایی روش‌شناختی» صرفاً یک قاعده روشی است و هیچ گونه داعیه‌ای بر اثبات یا ابطال وجود موجودات و حقایق متافیزیکی ندارد و به علت آنکه خدا و فعل او و هر گونه امر ماورایی در محدوده استقرا قرار نمی‌گیرد، آنها خارج از محدوده علم‌اند و درباره آنها سکوت می‌کنند. اما «طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی» یک دیدگاه فلسفی است که منکر وجود امور ماورای طبیعی است یا آنها را به امور مادی تحویل می‌برند و برای خارج از طبیعت هیچ شأن علی و حتی وجودی قایل نیست (میرباباپور، ۱۳۹۶،

ص ۲۱۳-۲۴۲). برخی متفکران غربی از جمله هاوکینگ پا را از طبیعت‌گرایی روش‌شناختی فراتر گذاشته و دست به طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی (ماتریالیسم) زده‌اند و به نوعی دچار خلط این دو شده‌اند.

۱. نقد انکار خالق ماورایی

یکی از دغدغه‌های همیشگی بشر از دیرباز تا کنون شناخت حقیقت عالم و پاسخ به این پرسش است که آیا این جهان با عظمت دارای آفریدگاری بوده است یا خیر؟ آیا جهان ساخته و پرداخته موجودی متعالی است؟ تاریخ شهادت می‌دهد تعداد زیادی از دانشمندان و دیگر انسان‌های معمولی معتقد به آفریننده‌ای برای جهان بوده و هستند؛ اما تعدادی نیز هرچند کم، به دلایل مختلفی با این نگرش مخالفت کردند. وجود پیشرفت‌های خارق‌العاده علم و تکنولوژی در کنار مضامین و دستوره‌های برخی ادیان تحریف‌شده کنونی، مهم‌ترین عوامل پیدایش این رویکرد شمرده شده است. استیون هاوکینگ در زمره همین گروه دوم قرار می‌گیرد. وی براین باور است که با وجود علم نیازی به خدا نداریم و جهان ساخته قانون است نه خدا (فارغ از این ایراد که هاوکینگ که در علم شدیداً ابزارگراست، چگونه چنین حکم قطعی در رد خالق صادر می‌کند) در ادامه، این ادعا و دلایل آن بررسی و نقد خواهد شد.

الف) تلقی نادرست از مفهوم و جایگاه خدا

هاوکینگ در فصل دوم کتاب طرح بزرگ به نوعی تصور خود از خدا را به نمایش گذاشته است. او داستان‌هایی از خرافات و افسانه‌هایی از گذشتگان و خدایان اختراعی متعدد انسان‌های زمان باستان و غیره نقل می‌کند که به سبب عدم آگاهی آنها به رویدادهای طبیعی و پنهان‌ماندن ارتباط بین علت و معلول از چشم آنها، به آن خدایان توسل می‌جستند. آنها با این کار، خداوند را خوشنود می‌کردند و حوادث و بلاهایی مثل سیل و زلزله و بیماری‌ها را از

خود دور می‌کردند؛ اما این جهل به عوامل پدیده‌ها به تدریج با پیشرفت علوم برطرف شد و بدین ترتیب قوانین را جایگزین خدا می‌کردند. هاوکینگ می‌گوید اولین جرقه این ایده را که جهان قابل فهم است، توسط تالس ملطی زده شده است (هاوکینگ، ۱۳۹۷ ب، ص ۱۳-۱۵). بنابراین با تبیینی که علم برای هر پدیده انجام می‌داد، به نوعی خدا عقب‌نشینی می‌کرد و جای خود را به علم و تبیین علمی می‌داد. پس «... حتی خداوندان و شیاطین متعدد نیز قادر نیستند در حرکت جهان مداخله کنند» (همان، ص ۱۵۳). هاوکینگ همچنین در بخش‌هایی از آن کتاب، نقل‌هایی از انجیل و تورات می‌آورد و از خدای مسیحیان و یهودیان نام می‌برد.

چنان‌که از این مطالب و دیگر عبارات هاوکینگ برمی‌آید، تصور وی از خدا همان «خدای رخنه‌پوش» و «ساعت‌ساز لاهوتی» نیوتن و گالیله است که برای سرپوش گذاشتن بر جهل یا پرکردن رخنه‌های علمی پدیده‌ها از آن بهره می‌بردند؛ یعنی خدا تنها در جاهایی که رخنه‌ای در جهان وجود دارد و توجیه آن را نمی‌دانیم و قادر به فهم آن نیستیم، دخالت می‌کند؛ لکن در جاهای دیگر که علم قادر بر توجیه آن است، ما با خداکاری نداریم. انگاره خدای رخنه‌پوش با اشکالات فراوانی روبه روست؛ از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: اولاً چنین خدایی نقش غیرفعال بلکه انفعالی دارد؛ زیرا طبق گفته قایلان وی تنها در ابتدا عالم را خلق کرده است؛ لذا پس از آن هیچ نقشی در خلقت ذرات عالم و ترکیبات عناصر موجود در طبیعت نداشته و اساساً هیچ‌گونه آفرینشی ندارد؛ ثانیاً این خدا جانشین عوامل طبیعی و در عرض دیگر عوامل فرض می‌شود که سخن واضح البطلانی است؛ ثالثاً فرضیه‌ای است که نه با روش تجربی و نه فلسفی قابل اثبات نیست (ر.ک: عبودیت، ۱۳۸۵، ص ۸۱-۹۰). همچنین به دلایل فراوان دیگر این انگاره تصویر معیوب و نادرستی از خدا و خالق هستی ارائه می‌دهد.

ب) مفهوم خدا در حکمت اسلامی

بی‌تردید نگرش استیون هاوکینگ، چه تلقی سطحیِ زمان باستان و قرون وسطایی و چه دیدگاه تحریف‌شده یهودی-مسیحی از خدا با آن خدایی که در بینش دینی و به‌ویژه حکمت اسلامی ما وجود دارد، کاملاً متفاوت است. خدا در دین اسلام، آن‌طور که براهین عقلی و فلسفی بر آن آورده شده، در عرض موجودات امکانی و طبیعی قرار نمی‌گیرد. او واجب‌الوجود و خالی از هر گونه نقص و محدودیت، دارای کمال مطلق و علة‌العلل است. از منظر فلسفه اسلامی، سراسر جهان رخنه، امکان و فقر است. همه عالم به سبب امکانش، ذاتاً فقیر و محتاج به خداست و این نیازمندی به واجب‌الوجود مختص یک نقطه خاص یا زمان و شرایط خاص نیست. به تعبیر دیگر اصلاً همه موجودات عین الربط به خدا هستند و وجود مستقلی ندارند. ملاصدرا می‌گوید: «آن مناط امکان وجوده لیس إلا کون ذلك الوجود متعلقاً بالغير مفتقراً إلیه و مناط الواجبية لیس إلا الوجود الغنی عما سواه» (ملاصدرا، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۸۶).

هر واقعیت خارجی غیر از خدا معلول و واجب‌الغیر است؛ یعنی وجود و جوبش را مدیون علت بلکه عین ربط و وابستگی به علت فاعلی خودش (خدا) است و حقیقت معلول عین ایجاد علت است. اساساً «علت و معلول» یعنی «علت و فعالیتش» (عبودیت، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۰۷). ملاصدرا بر این مطالب براهین متعددی اقامه می‌کند. بنابراین جهان هر لحظه هستی خود را از علت می‌گیرد؛ پس فرض وجود معلول و موجود ممکن، بدون وجود علت و واجب‌الوجود نادرست است.

ج) نقد دلایل هاوکینگ بر رد خالق

هاوکینگ برای رد خالق و خلقت خودبه‌خودی دست به استدلال‌هایی زده است. البته استدلال‌های او در رد خالق و مباحث متافیزیکی به صورت منسجم و منطقی نیست. وی طبعاً قصد ورود مفصل به این موضوع را

نداشته است؛ اما در لابه‌لای مطالب خود، تک‌گزاره‌هایی را در این باب آورده است. در این بخش به بررسی همین جملات و گزاره‌های ادعایی او در نفی خالق که قبلاً ذکر آنها گذشت، پرداخته خواهد شد.

از جمله مفاهیمی که هاوکینگ برای نفی خالق ماورایی از آن بهره می‌برد، مفهوم زمان است. به نظر می‌رسد تصور هاوکینگ از زمان نادرست است؛ چراکه حکمای اسلامی زمان را «مقدار حرکت» تعریف کرده (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ ق، ص ۱۵۷)، حقیقت آن را امتداد یا بُعد چهارمی از وجود مادی می‌دانند (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹-۱۳۰). بنابراین زمان بر وجود حرکت متوقف است و حرکت هم مخصوص موجودات مادی و جسمانی می‌باشد، اما خالق هستی وجودی است غیرمادی. هاوکینگ آغاز زمان به معنای مرسومش را از انفجار بزرگ و برای قبل از آن از مفهوم «زمان موهوم» استفاده می‌کند. زمان قبل از انفجار بزرگ، بُعدی از فضا بود. بنابراین وی جهان موجود را در مقطعی فاقد زمان فرض کرده است. جهان را در ذهن خود به دو قسم «زمان‌دار» و «بدون زمان» در نظر گرفته است که نادرستی آن روشن است: اولاً در نظر گرفتن زمان بدون وجود ماده محال است؛ ثانیاً «قبل» و «بعد» رابطه‌های زمانی‌اند و اینکه بگوییم یک قطعه بدون زمان، قبل از زمان وجود داشته است، زمانی را قبل از زمان فرض کرده‌ایم که این نگره مستلزم تسلسل و تناقض است (کریگ، ۱۳۷۷، ص ۵۵ / ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰، ص ۷۶).

گذشته از این اشکال اساسی، این استدلال هاوکینگ که اگر جهان خودکفا باشد و مرز و لبه‌ای نداشته باشد جایی برای خدا نیست، چنان مخدوش است که کونتین اسمیت فیلسوف ملحد آمریکایی آن را بدترین استدلال الحادی در تفکر غربی دانسته است: «...این احتمالاً بدترین استدلال در تاریخ تفکر غربی است و من وقت خواننده را نمی‌گیرم که آن را رد کنم» (Craig and Smith, ۱۹۹۳, p. ۳۲۲).

هاوکینگ خود اعتراف می‌کند که استفاده از «زمان موهومی» و به طور

کلی متناهی بودن فضا و زمان و بی کرانه بودن آن، صرفاً یک پیشنهاد است که تأیید تجربی آن هم مشکل است (هاوکینگ، ۱۳۹۷ الف، ص ۱۷۴-۱۷۵). به هر حال هاوکینگ با نفی حدوث زمانی عالم به دنبال رد خالق است. اندیشمندان مسلمان، حدوث و قدم را به دو بخش «حدوث و قدم ذاتی» و «حدوث و قدم زمانی» تقسیم کرده‌اند که البته از میان این دو بخش، متکلمان به حدوث و قدم ذاتی توجهی نداشته‌اند. فلاسفه حدوث و قدم ذاتی را این‌گونه توضیح داده‌اند: آنچه وجودش مسبوق به عدم خودش باشد حادث و هر چیزی که وجودش مسبوق به عدم خودش نیست، قدیم می‌باشد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۰، ص ۳۳۴). متکلمان هنگامی که عبارت «حدوث» را به کار می‌برند، چیزی غیر از حدوث زمانی مراد آنها نیست؛ یعنی چیزی در یک زمانی نبوده و سپس به وجود آمده است. آنها معتقدند یک شیء یا حادث زمانی و مخلوق است و یا قدیم زمانی است و دیگر معلول و مخلوق نیست. بنابراین اینکه یک شیء قدیم زمانی باشد و در عین حال حادث ذاتی باشد، بی‌معناست. بر اساس همین مبنا جهان را حادث زمانی می‌دانند (همان، ص ۳۴۳-۳۴۴)؛ اما فیلسوفان اسلامی پیش از ملاصدر، ماده (جهان) را قدیم زمانی می‌دانستند نه حادث زمانی. آنان بر اساس قاعده «هر حادث زمانی وجودش مسبوق به قوه (استعداد) و ماده‌ای که حامل آن قوه است» (ملاصدر، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۴۹)، حادث زمانی دانستن ماده را مستلزم تسلسل و محال می‌دانستند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۴-۲۱۵). همچنین این بحث را مطرح کردند که ملاک احتیاج به علت، آیا حدوث زمانی است یا امکان ذاتی؟ این فیلسوفان ملاک را امکان ذاتی دانستند؛ یعنی هر ممکن‌الوجودی - خواه حادث زمانی باشد و خواه قدیم زمانی - به دلیل امکانش، محتاج و نیازمند علت است. بنابراین علت نیازمندی موجودات امکانی به ذاتشان برمی‌گردد نه به حدوث و قدم و چیزی خارج از ذات آنها (ر.ک: همان، ص ۷۴-۷۷).

صدرالمتألهین نیز قایل به حدوث زمانی عالم شد، اما نه به آن معنایی که متکلمان آن را اراده کرده‌اند. مراد آنها از اینکه می‌گویند «عالم خلق شد» این است که در يك لحظه‌ای از نیستی مطلق به هستی آمده است، در نتیجه کار خلق به اتمام رسیده است؛ لکن صدرالمتألهین بر اساس حرکت جوهری ثابت می‌کند هر چیزی در جهان، دائماً در حال به‌وجود آمدن و نابود شدن در حال حادث شدن و فانی شدن است. در این صورت ما دیگر نیازی به نقطه آغاز نداریم، زیرا اساساً ما غیرحادث در جهان نداریم. متکلمان به دلیل آنکه خلق و حدوث را تنها مربوط به نقطه اول می‌دیدند، ناگزیر بودند يك نقطه اولی را فرض کنند تا آن خلق و حدوث معنا داشته باشد (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۰، ص ۴۰۰-۴۰۴). استاد شهید مطهری در توضیح دیدگاه ملاصدرا می‌گوید:

چرا ما برویم سراغ روز اول، بگوییم در یک لحظه عالم به وجود آمده است؟ عالم در تمام لحظاتهش در حال حادث شدن است. اصلاً بقایی در عالم نیست. هیچ چیزی دو لحظه در عالم باقی نیست. تمام عالم... دائماً در حال حادث شدن است (همان، ج ۴، ص ۱۶۹).

پس ملاصدرا معتقد به «حدوث زمانی تجددی» برای کل عالم جسمانی و هر آنچه در آن است، می‌باشد (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ص ۱۱۰). دیدگاه استیون هاوکینگ مانند بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان غربی، در اینکه مناط احتیاج به علت، حدوث زمانی است و شیء قدیم، بی‌نیاز از علت است، همان دیدگاه متکلمان است؛ با این تفاوت که متکلمان خداوند را قدیم زمانی می‌دانند که جهان توسط او حادث شده است، ولی هاوکینگ جهان را قدیم زمانی دانسته، این عدم حدوث زمانی عالم را دلیلی بر نفی خالق تلقی می‌کند.

از منظر ملاصدرا ملاک و مناط احتیاج موجود ممکن به علت، نه حدوث زمانی است و نه امکان ذاتی، بلکه «امکان فقری» است. در امکان

فقری دیگر ما سه چیز «نیازمند»، «نیاز» و «ملاك نیازمندی» نداریم، بلکه نیازمند عین نیاز است:

ملاك نیاز به علت این است که مرتبه وجودی، مرتبه فقری باشد. تا وجود در مرتبه اش ضعیف نباشد، عین نیاز به يك مرتبه دیگر نمی شود. پس وجود ضعیف عین نیاز به مرتبه دیگر می شود. وقتی که عین نیاز به يك مرتبه دیگر شد، مفتقر و فقر هر دو در اینجا یکی از آب درمی آید و بنابراین فرقی نمی کند که این وجود فقری محدود باشد، یعنی فقط این نقطه زمان را اشغال کرده باشد و ظرفش این نقطه زمان باشد، قبلش نباشد، بعدش هم نباشد یا نامحدود باشد، یعنی تمام این خط گذشته زمان را و تمام خط آینده زمان را هم اشغال کرده باشد، ولی واقعیتش واقعیت فقر باشد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۰، ص ۱۹۲).

دیدگاه صدر المتألهین کاملاً بر عکس نظریه هاوکینگ می باشد. وی نه تنها جهان را حادث زمانی می داند، بلکه می گوید این حادث، هر لحظه در حال رخ دادن است و منحصر در یک زمان خاص نیست. این نوشدن هر لحظه تک تک اجزای عالم ماده، جودی است از جانب خداوند که إفاضه آن دائمی و لاینقطع می باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۱۴۹).

به هر روی بر خلاف نظر هاوکینگ، فیلسوفان مسلمان معتقدند با نفی حادث زمانی جهان، نیاز به خالق منتفی نمی شود. ازلی بودن یا حادث بودن، ایستایی یا انبساط عالم، تأثیری در نیاز آن به خالق ندارد و در هر صورت معلول و مخلوق، در وجودش، نیازمند علت و خالق است.

۲. نقد انکار اختیار بشر

نگرش علم گرایانه افراطی هاوکینگ منجر به نفی هر گونه اختیار و قدرت انتخاب انسان از سوی وی شده است. این تفکر در بستر جبرگرایی علمی که چارچوبی پذیرفته شده در کتاب طرح بزرگ اوست (هاوکینگ،

۱۳۹۷ ب، صص ۲۹ و ۳۳)، مطرح شده است. این تصور از انسان، با اشکالات و همچنین پیامدهای جدی روبه روست.

الف) نقد تصویر ماشین‌وار از بشر

مشکل اساسی که نظریه جبرگرای لاپلاس از آن رنج می‌برد، آن بود که نقش فاعل‌های مختار در آن نادیده گرفته شده بود. همین ایراد «موجبیت» در مکانیک فیزیک سنتی را هم دچار چالش می‌کند؛ چراکه اگر مغز ما صرفاً یک شیء پیچیده فیزیکی باشد که حالات آن همانند دیگر اشیای فیزیکی توسط قوانین فیزیکی معین شده باشد، آنچه در سر ما اتفاق می‌افتد، ثابت و تعیین شده است:

اگر عللی که رویدادهای موجود در مغز ما را تعیین می‌کنند، شامل رویدادهایی شوند که ما هیچ کنترلی بر آنها نداریم، همچون تربیت ما، انگیزش‌های حسی، محیط و توارث، در این صورت می‌توان ادعا کرد که هیچ حوزه‌ای در این شبکه عظیم علی برای انتخاب واقعاً آزاد وجود ندارد (روزنبرگ، به نقل از: انبیائی، ۱۳۹۶، ص ۲۳۲).

هاوکینگ بر اساس هستی‌شناسی خود همه چیز را محدود به ذراتی (کوانتومی) می‌کند که قابل مشاهده مستقیم نیستند؛ در نتیجه مشاهده‌گر و حتی مشاهده‌شونده را به یک عملکرد مغزی صرف تقلیل می‌دهد (اهرامی، ۱۳۹۱، ص ۶۲). بنابراین در نگاه هاوکینگ انسان نیز همانند همه موجودات دیگر بر اساس قوانین فیزیک و شیمی پیشینی و از قبل تعیین شده، عمل می‌کند؛ لذا این مغز ماست که تمامی اعمال و رفتار را معین می‌کند؛ پس دیگر جایی برای اختیار باقی نمی‌ماند.

برخی دانشمندان جایگاهی را که هاوکینگ برای مغز انسان قایل شده است و انسان را یک «ماشین زیستی» قلمداد کرده که بر اساس قوانین فیزیک و شیمی به صورت جبری عمل می‌کند، رد کرده‌اند؛ برای مثال می‌توان به *ولفگانگ اسمیت* (همان، ص ۷۰-۷۲) ریاضی‌دان و فیزیک‌دان

انگلیسی و الکساندر ایوانوویچ آپارین زیست‌شناس برجسته قرن بیستم که ملحد و کمونیست بوده است، اشاره کرد. آپارین در کتاب **حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن** نشان می‌دهد در بسیاری موارد، «حیات» از قوانین فیزیک و شیمی پیروی نمی‌کند، بلکه قوانین مخصوص خود را دارد و میان ارگانیسم و ماشین تفاوت‌های زیادی وجود دارد:

اولین فرقی که میان ماشین‌ها و موجودات زنده به چشم می‌خورد، مواد سازنده دستگاه‌های مختلف و طبیعت واقعی آنهاست. کسانی که به تئوری ماشینی بودن موجودات زنده معتقدند، معمولاً میل دارند این اختلاف را نادیده بگیرند که کار یک ماشین ضرورتاً به ساختمانش بستگی دارد نه ماده‌ای که از آن ساخته شده است... بر خلاف سازمان حیات، ساختمان اساسی ماشین ساکن است (آپارین، [بی‌تا]، ص ۷۶-۸۰).

از هاوکینگ باید پرسید: آیا واقعاً وی معتقد است در نوشتن کتاب **تاریخچه زمان و طرح بزرگ هیچ‌گونه اختیاری نداشته است**؟ آیا همه نظریات و مباحث علمی او به صورت جبری ارائه شده است؟ لذا جان پاکینگورن فیزیکدان انگلیسی معاصر درباره نتایج چنین جبرگرایی می‌گوید:

اگر ما موجوداتی جبری بودیم، چه چیزی به این ادعا اعتبار می‌بخشید که گفتار ما از گفتمان عقلانی تشکیل شده است؟ آیا صداهایی که از دهان ما صادر می‌شد یا نشانه‌هایی که روی کاغذ می‌گذاشتیم، فقط اعمال ماشین‌های خودکار بود؟ تمام حامیان نظریه‌های جبرگرایانه... باید نهانی از خود رفع مسئولیت کنند و کار خود را از نفی تقلیل‌گرایانه مستثنا سازند (لنوکس، ۱۳۹۵، ص ۷۰-۷۱).

همان‌طور که کسانی فیزیک کلاسیک را ناسازگار با «اختیار» می‌دانستند، اشتباه می‌کردند، چون اختیار را با صدفه خلط کرده بودند، اگر فیزیک‌دانان

فیزیک کوانتوم اصل عدم قطعیت را موجب تایید یا اثبات اختیار انسان بدانند، در خطا هستند. نه تنها اصل علیت منافاتی با اختیار بشر ندارد، بلکه اصل اختیار مبتنی بر علیت فلسفی است. اساساً بدون اعتقاد به علیت فلسفی، نسبت دادن هر کاری به فاعل آن نادرست است؛ زیرا این معنای صدفه و اتفاق است و صدفه هم باطل است؛ همچنان که هاوکینگ نیز که با استناد به جبرگرایی علمی خود، در صدد نفی اختیار بشر است در اشتباه است؛ چراکه اولاً هاوکینگ حیات انسان را فیزیکی و شیمیایی صرف می‌پندارد که این باطل و اثبات نشده است؛ ثانیاً چگونه است که در تعبیر کپنهاگی فیزیک کوانتوم که هاوکینگ از جمله فیزیک دانان معتقد به آن به شمار می‌آید، رفتار یک ذره کوانتومی، بر اساس اصل عدم قطعیت و اصل برهم‌نهی، دارای قدرت تصمیم‌گیری و اختیار است (منصوری، ۱۳۹۶، ص ۳۹)، ولی انسان با همه ذرات آن، فاقد اختیار؟

از منظر فلسفه اسلامی فاعل‌های مختار می‌توانند در آینده دخالت کنند، هرچند این دخالت خارج از علیت نیست. به طور طبیعی کار فاعل مختار پیش‌بینی‌پذیر نیست. در نتیجه انسان بر خلاف نظر هاوکینگ بر اساس نوع خلقتی که از جانب خداوند صورت گرفته، دارای اختیار و اراده است، هرچند این اختیار او همانند اختیار خداوند مطلق و همه‌جانبه نیست و محدود می‌باشد.

ب) عدم توجه به لوازم اخلاقی و اجتماعی نفی اختیار بشر

عرفان و فلسفه اسلامی به‌ویژه حکمت متعالیه، اختیار را همانند دیگر صفات کمالی نه‌تنها برای «واجب تعالی» بلکه برای سایر مخلوقات پذیرفته و اثبات نموده است. هرچه مرتبه یک موجود بالاتر باشد، از اختیار و الاتری بهره‌مند است. موجودات متعلق به ماده مثل انسان، مرتبه پایین‌تری از اختیار و مجردات تام حائز مرتبه‌ای بالاتر و در نهایت واجب تعالی قوی‌ترین و صاحب اختیار تام و مطلق می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۹۷-۹۸).

۹۸)؛ اما در بینش هاوکینگ این خصیصه مهم نادیده گرفته شده است. بنابراین دیدگاه وی خواسته یا ناخواسته با عواقب و پیامدهای سهمگین و ناگوار اخلاقی و اجتماعی روبه‌روست. اگر وی معتقد است همه اعمال و رفتار انسانی بر اثر تأثیر قوانین شیمی و فیزیکی صورت می‌گیرد و انسان همچون ماشینی بی‌اختیار است، دیگر چه فرقی میان انسان ظالم و مظلوم، خوش‌خو و بدخو، قاتل و مقتول، گناهکار و بی‌گناه، عالم و جاهل، تلاشگر و کاهل و ... وجود دارد؟ بنابراین همه مدح و ذمها، تشویق و تنبیه‌ها، پاداش و عقاب و قضاوت‌ها و به‌طور کلی ارزش‌های انسانی، رشد و تکامل و تعالی اخلاقی بی‌معنا می‌شود و همه جنایتکاران و زورگویان عالم در طول تاریخ از تمامی عملکرد ناصوابشان مبرا می‌شوند؛ زیرا هیچ کدام اختیاری از خود نداشته و ندارند و همه کارهای آنها صرفاً عملکرد سلول‌های مغزی آنهاست. یقیناً هاوکینگ به زندگی و حضور در چنین اجتماع غیرانسانی تن نخواهد داد؛ لکن لازمه و پیامد قطعی دیدگاه وی چیزی جز این نیست.

۳. نقد انکار دعا، معجزه و زندگی پس از مرگ

از دیگر مباحثی که هاوکینگ بر خلاف طبیعت‌گرایی روش‌شناختی رایج در علم مدرن، به آن ورود کرده و آن را با نگرش تجربی، تبیین کرده یا به عبارتی به آن اشاره کرده است، مسئله معجزه و استجاب دعا و زندگی پس از مرگ است. برخی ایرادهایی که متوجه دیدگاه او در این رابطه می‌باشد، عبارت‌اند از:

الف) معجزه و دعا، قوانین طبیعت را نقض نمی‌کنند

هاوکینگ همانند دیگر مادّیون به دلیل آنکه صرفاً به قوانین طبیعی مشاهده‌شده باور دارد و چون این قوانین استثناپذیر و مطلق‌اند، از نظر او هر دخالت ماورایی در این قوانین مردود و محال است. نخستین ایرادی که نظریه او دارد، عدم توانایی وی در اثبات مدعای خود است. هاوکینگ چگونه به همه علل و اسباب پدیده‌های طبیعی در هر زمان و مکان در گذشته و آینده

احاطه یافته است که وجود هر گونه استثنا را نفی می‌کند و همچنین وقوع معجزه و دعا را ناقض این علل می‌داند؟ بدیهی است انسان فقط بخش کوچکی از روی داده‌های جهان را می‌تواند تجربه و استقرا کند و دسترسی و اشراف کامل به همه این رخدادها برای این دانشمندان امری محال است. چه بسا این پدیده‌ها علل و اسبابی طبیعی داشته باشند که ما به آنها آگاهی نداشته باشیم و یا حتی ممکن است «یک قانون توسط قانون دیگری خنثی شود؛ مثلاً اگر جسمی را در جو زمین معلق دیدیم، نباید فرض کنیم که قانون گرانش وجود ندارد، بلکه می‌توان فرض کرد که نیروی گرانش توسط نیروی دیگری خنثی شده است» (گلشنی، ۱۳۹۸، ص ۷۵).

نکته دیگر اینکه نه تأثیر دعا در عالم و نه معجزات و کرامات، خارج از حیطه قوانین عالم نیستند، بلکه همانند همه پدیده‌های جهان دارای علت‌اند؛ لکن علل و اسباب، منحصر در علل طبیعی نیستند. قانون علیت نیز با علیت امور غیرطبیعی برای پدیده‌های طبیعی منافاتی ندارد:

آنچه کوشش و کاوش دانشمندان در قانون علت و معلول اثبات کرده، این است که هر حادثه‌ای باید علتی عادی داشته باشد و هرگز تاکنون برهانی یا تجربه‌ای اقامه نشده بر اینکه علت باید همیشه عادی بوده باشد و آنچه میان عده‌ای از نویسندگان شهرت یافته که معجزه و نظایر آن استثناست و در جهان استثنایی نیست، دعوی است بی‌شاهد و سخنی است بی‌دلیل، زیرا ... برهان بر نفی معلول بی‌علت قائم است نه معلول علت غیرعادی (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۵۴).

استاد مطهری در تبیین نقش و جایگاه علل طبیعی و علل ماورای طبیعی در عالم می‌گوید: «اولاً ماوراءالطبیعه هم برای خود حسابی و قانونی دارد و ثانیاً اگر علتی جانشین يك علت مادی و طبیعی شد، او خودش مادی و طبیعی و همدوش و هم‌درجه ماده و طبیعت است؛ او دیگر ماوراءالطبیعه

نیست. طبیعت و ماورای طبیعت در طول یکدیگر قرار گرفته‌اند نه در عرض هم؛ نه یک علت طبیعی می‌تواند جانشین یک علت ماوراءالطبیعی واقع شود و نه یک علت ماوراءالطبیعی می‌تواند در درجهٔ یک علت طبیعی قرار گیرد» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، ص ۵۶).

توجه به این مطلب دارای اهمیت فراوان است که اگر تغییراتی در قوانین جهان رخ می‌دهد، چنانچه در معجزه، کرامت و تأثیر دعا حادث می‌شود، این تغییرات معلول تغییر شرایط است، یعنی با تغییر شرایط، قانون دیگری حاکم شود. پس در شرایط جدید، قانون جدید حاکم می‌شود نه اینکه آن قانون بدون تغییر شرایط نسخ شده باشد. بنابراین نه قوانین استثناپذیرند و نه معجزه و امور خارق عادت ناقض قوانین (همان، ص ۱۳۰).

(ب) فرایندهای فیزیکی - شیمیایی شرط لازم برای پیدایش حیات نه شرط کافی

این تئوری که انسان متشکل از دو بُعد جسمانی و روحانی است، از دیرباز مورد مناقشه الهیون و مادیون بوده است. امروزه بر اثر سیطره مکاتب و نحله‌های تجربه‌گرا بر فضای فکری بسیاری از دانشمندان علوم و اصالت‌یافتن ماده، بُعد اصلی انسان یعنی «روح» جایگاه خود را از دست داده و پدیده‌هایی مانند «ذهن» که امری مادی محسوب می‌شود، جای آن را گرفته است. طبیعتاً استیون هاوکینگ که انسان را صرفاً پدیده‌ای مادی و به مثابه کامپیوتری تلقی می‌کند که همه کنش‌ها و واکنش‌های او بر اثر عملکرد سلول‌های مغز صورت می‌گیرد، روح به عنوان یک بُعد غیرمادی انسان نمی‌تواند جایگاهی نزد او داشته باشد. بر این اساس انسان محصول فرایندهای فیزیکی - شیمیایی است، و با ازکارافتادن این کامپیوتر، همه چیز تمام می‌شود (<https://www.theguardian.com/science/2011/may/15/stephen-hawk-> ing-interview- there-is-no-heaven) و وجود زندگی پس از مرگ، فاقد هر گونه معنا و مفهومی می‌شود.

درمقابل فیلسوفان مسلمان حقیقت انسان را روح مجرد او می‌دانند که

از جانب خداوند به انسان افاضه می‌شود. آنان این ایده را با دلایل متعدد عقلی و فلسفی از جمله برهان درک کلیات، امتناع انطباع کبیر در صغیر، رؤیاهای صادق، احضار ارواح و خواب‌های مغناطیسی اثبات می‌کنند. از منظر آنان روح انسان جاودانه و زوال‌ناپذیر است و انسانیت انسان به آن است. در اصل حیات انسان با وجود روح معنا می‌یابد نه بدن او. بنابراین وجود فرایندهایی فیزیکی و شیمیایی برای حیات انسان، شرط لازم است نه شرط کافی (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، ص ۳۸). از نظر آنان حتی اگر زمانی بشر بتواند تمام ارگانیسم‌های زنده را تولید کند، ادعای وجود «روح» باطل نمی‌شود:

اگر بشر روزی موفق شد و قانون خلقت جانداران را کشف کرد... و تمامی شرایط و اجزای مادی ترکیب موجود زنده را به دست آورد و عیناً نظیر ماده زنده طبیعی را ساخت، آیا آن موجود مصنوعی حیات پیدا می‌کند یا نه؟ جواب این سؤال این است که قطعاً حیات پیدا می‌کند؛ زیرا محال است که شرایط وجود یک افاضه کاملاً فراهم شود و آن افاضه تحقق پیدا نکند... اگر بشر روزی چنین توفیقی حاصل کند، منتها کاری که کرده این است که توانسته شرایط (بروز) حیات را فراهم کند نه اینکه حیات را بیافریند. بشر حیات نمی‌دهد، قابلیت ماده را برای افاضه حیات کامل می‌کند و به اصطلاح، بشر فاعل حرکت است نه مفیض وجود (همان، صص ۵۸-۵۹).

اما دانشمندان تجربی که منکر بُعد روحی برای انسان‌اند، قادر به اثبات ادعای خود نیستند؛ زیرا اساساً چنین مسئله‌ای متافیزیکی، در حیطه علوم تجربی که بر مشاهده و استقرا استوار است، قرار نمی‌گیرد. در نتیجه این اشخاص به دلیل عدم اعتقاد به روح مجرد انسانی، نمی‌توانند تصور صحیحی از «معاد» و حیات بعد از مرگ برای انسان داشته باشند؛ زیرا پایان حیات انسان با اعتقاد به وجود روحی که لازمه آن عمر بی‌منت‌های انسان است، در تناقض است.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

استیون هاوکینگ بر اثر تلقی نادرست از برخی مفاهیم متافیزیکی به «عدم ضرورت وجود» فاعل هستی‌بخش و حتی «عدم وجود» چنین فاعلی، برای عالم قایل شده است. این مهم‌ترین و خطرناک‌ترین فرضیه الهیاتی اوست. اما او نظریات الهیاتی دیگری نیز دارد از جمله «نفی اختیار بشری، انکار روح به نحو مطلق و خرافه‌پنداری مسئله دعا و موهوم‌دانستن زندگی پس از مرگ». در این مقاله به عیارسنجی و ابطال دیدگاه‌های الهیاتی وی پرداخته شد. نقدهای وارد بر این نظریات به قرار ذیل است:

۱. هاوکینگ سعی دارد با تکیه بر نظریه «ام»، «وجود خدا» را انکار کند.

در این مقاله نشان داده شد تلقی وی از مفهوم و جایگاه خداوند نادرست است. این تلقی متأثر از ایده‌های نادرستی چون «خدای رخنه‌پوش» و «ساعت‌ساز لاهوتی» و برخی آموزه‌های ادیان تحریف‌شده می‌باشد.

۲. هاوکینگ تعریف و تصور نادرستی از مقوله زمان دارد. آن گونه که از

عبارات او فهمیده می‌شود، وی جهان را در ذهن خود به دو زمان‌دار و بدون زمان تقسیم می‌کند و می‌خواهد از این طریق به انکار خدا برسد. اما نادرستی این تقسیم‌بندی روشن است: اولاً ممکن نیست زمان بدون وجود ماده در نظر گرفته شود، چون زمان مقدار حرکت و حرکت ویژگی ماده و موجودات مادی است؛ ثانیاً «قبل» و «بعد» عناصری زمانی‌اند که به اصطلاح «متضایف»‌اند و فهم هر یک منوط به فهم و وجود دیگری است؛ لذا نمی‌توان گفت یک قطعه بدون زمان، قبل از زمان وجود داشته است؛ چراکه در این صورت زمانی را قبل از زمان فرض کرده‌ایم که مستلزم تسلسل و تناقض است.

۳. هاوکینگ با تکیه بر علم‌گرایی افراطی و خلاصه‌کردن انسان در

«مغز مادی» و نگاه ماشین‌وار به انسان و عدم توجه به لوازم اخلاقی و اجتماعی آن، سعی در سلب اختیار بشری به نحو مطلق دارد. ما

با نقل نظریات برخی دانشمندان ملحد و با ارائه پاره‌ای از مؤیدات با تکیه بر فلسفه اسلامی، این ادعا را رد کردیم و نشان دادیم در بسیاری موارد، «حیات» از قوانین فیزیک و شیمی پیروی نمی‌کند؛ بلکه قوانین مخصوص خود را دارد و میان ارگانیسم و ماشین تفاوت‌های فراوانی هست.

۴. دلیل هاوکینگ مبنی بر انکار معجزه و استجابات دعا، اخص از مدعایش است و مبتنی بر استقرایی ناقص است که مفید علم نیست. علاوه بر این معجزه و دعا نقض قوانین طبیعی به حساب نمی‌آید؛ به عبارت فنی عدم علم ما به علت، علتِ عدم وجود معجزه و دعا نیست.

۵. انکار روح توسط هاوکینگ مدلل به دلیل محکمه‌پسندی نیست و اساساً امکان ارائه دلیل در این خصوص منتفی است؛ چراکه از حیث روشی نمی‌توان مسئله‌ای متافیزیکی را با سنجه‌های فیزیکی مطالعه کرد؛ زیرا امور فیزیکی بر بنیاد مشاهده و استقرا استوارند، در حالی که امور متافیزیکی از این حیطه بیرون‌اند.

منابع و مأخذ

- اُپارین، آ. ای (بی تا). حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن. ترجمه هاشم بنی طرفی، بی نا، بی جا. اهرامی، هومن (۱۳۹۱). طراح بزرگ. چ ۱، تهران، مؤسسه نشر شهر.
- انبیائی، محسن (شهریور ۱۳۹۶). نقش فعل الهی در عالم مادی از منظر فیزیک کوانتوم. قم: رساله دکتری گروه کلام و فلسفه دین، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ابن سینا، (۱۴۰۵ ق). طبیعیات شفا. قم: منشورات مکتبه آیه الله المرعشی.
- باربور، ایان (۱۳۹۷). علم و دین. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چ ۱۰، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۹). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*. قم: مکتبه المصطفوی.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸). *رسالة فی الحدوث (حدوث العالم)*. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰). *نهایة الحکمة*. چ ۴، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- طباطبایی، سیدمحمد حسین (۱۳۸۷). *رساله ای درباره وحی (مجموعه رسائل)*. چ ۱، قم: بوستان کتاب.
- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۹۴). *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*. ج ۱، چ ۷، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- کراوس، لارنس. ام (۱۳۹۸). *گیتی از هیچ*. ترجمه رامین رامبد، چ ۴، تهران: انتشارات مازیار.
- گلشنی، مهدی (۱۳۹۸). *خداباوری و دانشمندان معاصر غربی؛ چالش ها و تبیین ها*. چ ۴، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان.
- لنوکس، جان سی (۱۳۹۵). *هاوکینگ در محضر خدا*. ترجمه ابوالفضل حقیری، چ ۲، تهران، نشر علم.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰). *آموزش فلسفه*. چ ۱۱، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۷). *عدل الهی*. چ ۳، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶). *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*. تهران: انتشارات صدرا.
- منصوری، علیرضا (۱۳۹۶). *مبانی فلسفی مکانیک کوانتوم*. چ ۲، تهران: نشر نی.
- هاوکینگ، استیون (۱۳۹۸). *پاسخ های کوتاه به پرسش های بزرگ*. ترجمه حسین صداقت، چ ۲، تهران: نشر امضا.
- هاوکینگ، استیون (۱۳۹۷ الف). *تاریخچه زمان*. ترجمه محمدرضا محجوب، چ ۲۳، تهران: شرکت سهامی انتشار.

هاوکینگ، استیون (۱۳۹۷ ب). طرح بزرگ. ترجمه سارا ایزدیار و علی هادیان، چ۹، تهران: انتشارات مازیار.

عبودیت، عبدالرسول (زمستان ۱۳۸۵). بررسی اندیشه رخنه‌پوش لاهوتی. معرفت فلسفی، ISC، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) قم، ۱۴، ۸۱-۹۰.

کریگ، ویلیام لین (بهار و تابستان ۱۳۷۷). جهان و خالق آن. ترجمه بتول نجفی، نشریه نامه علم و دین، ۲، ۴۵-۷۲.

میرباباپور، سیدمصطفی (پاییز و زمستان ۱۳۹۶). مفهوم شناسی طبیعت‌گرایی روش‌شناختی به مثابه یک ابرپارادایم برای علم مدرن. دوفصلنامه علمی پژوهشی تأملات فلسفی، دانشگاه زنجان، ۷ (۱۹)، ۲۱۳-۲۴۲.

Crick, Francis (1994). *The Astonishing Hypothesis: The scientific search for soul*. New York: Charles Scribner's Sons.

Craig, William L, and Quentin Smith (1993). *Theism, Atheism and Big Bang Cosmology*. Oxford: Clarendon press.

Hawking, Stephen (1998) *A Brief History of Time*. London: Bantam.

<https://www.theguardian.com/science/2011/may/15/stephen-hawking-interview-there-is-no-heaven>.

